

هیتلر با مرگ طبیعی مُرد؟!

۱۰ اردیبهشت سال ۱۳۴۴، در حالی که نیروهای شوروی به غرب شهر برلین نزدیک می شدند و صدای توپخانه روس ها، پایتخت آلمان را می لرزاند، آدولف هیتلر، پیشوای نازی ها، خودکشی کرد و دستور داد جسد وی را بعد از مرگ بسوزانند. وقتی روس ها به «فور بونکر»، آخرین مخفیگاه هیتلر رسیدند، جسد سوخته وی را در کنار همسرش «اوبراون»

◀ **قدس** | شهر یار را باید نامدارترین غزلسرای معاصر بدانیم، او آن قدر محبوب است که درباره اش صدها داستان نقل می شود؛ اما برخی از آن ها هم، آن قدر نادرست است که نمی شود از کنارشان به

سادگی گذشت. مثلاً چند سال قبل، عکس خودرویی را به نام خودرو شهر یار در فضای مجازی منتشر کردند، در حالی که او اصلاً گواهی نامه نداشت! یا اینکه می گویند شعر نیمایی استاد، با نام «پیام انیشتین» به

کنند. شوروی بعدها مدعی شد بقایای جسد پیشوای نازی ها را به رودخانه ریخته است. در همان حال، اسنادی منتشر شد که نشان می داد واتیکان و شخص پاپ، در فراری دادن سران نازی به آرژانتین و آمریکای جنوبی نقش داشته اند؛ هویت برخی از این افراد، در هاله ای از ابهام باقی ماند و مورخان را به این فکر انداخت که آیا به راستی هیتلر مرده است؟ در دهه

دست این فیزیکیان نامی رسید و او را بابت ساخت بمب اتم، سخت پشیمان کرد، از پایه دروغ است! یادمان باشد شهریار، یک ثروت و گنجینه فرهنگی در تاریخ سرزمین ماست، مردی که ادب فارسی را به

پیروزی مردم ایران بر استعمار انگلیس در سال ۱۳۳۵ شمسی چگونه رقم خورد؟

نبرد «خوشاب» حماسه فراموش شده



فرماندهان اصرار داشتند که پیش از پیاده شدن کامل نیروها و تجهیزات انگلیسی ها در بندر بوشهر، به سوی این شهر حرکت کنند و استعمارگران را عقب برانند، اما شجاع‌الملک به دلایلی که معلوم نیست، در این کار تعلل کرد؛ شاید سیاست عمومی‌ش، میرزا آقاخان نوری که اتفاقاً تابعیت انگلیسی هم داشت، در این تعلل مؤثر بود.

وادر کردن ایران به چشمپوشی از هرات، دست به یک حمله گسترده در جنوب زد؛ بوشهر، مهم‌ترین بندر ایران در سواحل خلیج فارس توسط ناوگان انگلیس به توپ بسته و اشغال شد. نیروهای انگلیسی در خاک ایران پیاده شدند و ستون‌های ارتش استعمار دست به پیشروی زدند؛ مسیر حرکت آن‌ها ایالت فارس بود. حکومت مرکزی ناتوان از ایستادگی در برابر این هجوم چندجانبه، به جای کمک گرفتن از مردم، چاره را در تسلیم می‌دید، اما اهالی فارس و عشایر غیور این خطه، حاضر نبودند ننگ چنین تسلیمی را تحمل کنند؛ چنین شد که برای نخستین بار، نیروهای مردمی، به‌صورت خودجوش، در برابر ارتش اشغالگر انگلیس ایستاد و حماسه‌ای تاریخی را رقم زد.

■ **همه، زیر پرچم ایران**

خوشاب روستایی زیبا در نزدیکی شهر تاریخی برازجان است که امروزه، ازنظر تقسیمات کشوری، بخشی از شهرستان دشتستان و از توابع استان بوشهر محسوب می‌شود. در سال ۱۳۳۵، مهرعلی خان شجاع‌الملک، برادرزاده میرزا آقاخان نوری، صدراعظم ناصرالدین‌شاه و از محرکان قتل امیرکبیر، فرماندهی قشون ایالت فارس را بر عهده داشت. وقتی خبر اشغال بوشهر و آغاز پیشروی انگلیسی‌ها به‌سوی فارس را به گوش مهرعلی‌خان رساندند، وی از سر ناچاری فرمان تجهیز قشون داد. در مدت کوتاهی ۴هزار سرباز از عشایر فارس و مردم این خطه، زیر پرچم او گرد هم آمدند و با

شتاب فراوان به‌سوی برازجان رهسپار شدند. مهرعلی خان، طی مسیر حرکتش با ایلخان قشقایی‌ها، محمدقلی خان، دیدار کرد و از وی خواست سواران غیور این ایل را برای حراست از مرزهای ایران به یاری قشون فارس بفرستد و محمدقلی خان به‌سرعت این درخواست را اجابت نمود. ارتش مردمی خود را به روستای «نی‌نیزک» رساند و در آنجا اردو زد. فرماندهان اصرار داشتند که پیش از پیاده شدن کامل نیروها و تجهیزات انگلیسی‌ها در بندر بوشهر، به‌سوی این شهر حرکت کنند و استعمارگران را عقب برانند، اما شجاع‌الملک به دلایلی که معلوم نیست، در این کار تعلل کرد؛ شاید سیاست عمومی‌ش، میرزا آقاخان نوری که اتفاقاً تابعیت انگلیسی هم داشت، در این تعلل مؤثر بود. این دست‌دست کردن‌ها، سبب شد ژنرال «اترام»، فرمانده نیروهای انگلیس، ۳هزار و ۵۰۰سرباز را در بوشهر پیاده و با ۸۰۰نیروی سواره‌نظام و ۲۰۰عراده توپ قلعه‌کوب و جنگی، در ۱۴بهمن۱۳۳۵به‌سوی برازجان حرکت کند.

■ **رودر رو با دشمن**

وضعیت بسیار حساس و بغرنج بود. همزمان با پیشروی نیروهای انگلیسی به سمت برازجان و اردوی نیروهای مردمی ایران، بارانی سیل‌آسا باریدن گرفت و به مهمات قشون فارس آسیب جدی زد. شجاع‌الملک که از رویارویی با انگلیسی‌ها در آن شرایط بیم داشت، محل اردو را ۱۵کیلومتر عقب برد و در روستای دالکی موضع گرفت.

این کار سبب شد انگلیسی‌ها، بدون دردسر

وارد برازجان شوند و این شهر را اشغال کنند؛ موضوعی که خشم و غیرت سواران قشقایی را برانگیخت؛ آن‌ها شبانگاه و باهدف ضربه زدن به مواضع انگلیسی‌ها، به‌سوی برازجان تاختند و در زیر بارش سنگین باران، شبیخونی را سازمان دادند که تلفات سنگینی برای اشغالگران داشت.

این اقدام سبب شد نیروی استعمار، از برازجان خارج شود و در روستای «خوشاب»، واقع در چند کیلومتری این محل موضع بگیرد. خبر شبیخون عشایر غیور قشقایی، مردم را به‌پیروزی در برابر انگلیسی‌ها امیدوار کرد. شجاع‌الملک، خواه‌ناخواه باید به هیجان عمومی پاسخ می‌داد، وگرنه به خیانت متهم وای‌پسا توسط مردم اعدام می‌شد. غروب روز ۱۹بهمن۱۳۳۵، یعنی حدود ۱۶۵اسال پیش، پیشقراولان ارتش مردمی ایران، به نزدیکی مقر انگلیسی‌ها رسیدند. مانند دفعه قبل، قشقایی‌ها طلاهدار حمله به بیگانگان شدند؛ نیروهای آن‌ها در قالب ۷۰۰سوار زبده به فرماندهی سهراب خان، حمله‌ای سخت را به اردوی اشغالگران آغاز کرد و جنگ در منطقه خوشاب برای انگلیسی‌ها به‌سرعت مغلوبه و حتی فرمانده آن‌ها، ژنرال «اترام»، از ناحیه سر مضروب و بی‌هوش شد.

انگلیسی‌ها که تاب مقاومت در برابر مردم ایران را نداشتند، تصمیم به عقب‌نشینی گرفتند؛ اما این پایان کار آن‌ها در خوشاب نبود؛ اهالی روستاهای اطراف و نیروهای مردمی پیوسته به قشون فارس، در دسته‌های چند صدنفره، حملات ایدایی و پارتیزانی را علیه ستون‌های ارتش انگلیس آغاز کردند. ضربات پیاپی این نیروها به انگلیسی‌ها، به‌مراتب سهمگین‌تر از حمله اولیه بود. در همان حال، نیروهای سوار قشقایی نیز به تعقیب دشمن ادامه می‌دادند. این دواخورد‌ها در روز بعد ادامه یافت و نیروهای اشغالگر را، باوجود مسلح بودن به سلاح‌ها و آرموده بودن نیروهای نظامی، ۲۵کیلومتر عقب راند. «اترام» که شاهد تلفات سنگین نیروهای خود بود، فرمان عقب‌نشینی به سمت بوشهر را صادر کرد؛ اما سواران و تیراندازان دلاور دشتستانی، تنگستانی و قشقایی، دوباره‌را بر آن‌ها سد کردند و این دفعه، با حملات برق‌آسا، امان انگلیسی‌ها را بردند. «اترام» با سختی فراوان باقیمانده قشون خود را به بوشهر رساند و خودش، به دلیل چنین شکست مفتضحانه، دست به خودکشی زد. اما افسوس که این پیروزی نمایان مردم ایران، در سایه خیانت میرزا آقاخان نوری و انعقاد عهدنامه «پاریس» که به جدایی هرات از ایران انجامید، فراموش شد و کمتر کسی به یاد آورد که آن پیروزی درخشان در سایه اتحاد و همدلی مردم ایران، می‌تواند تداوم داشته باشد و افتخارات بسیاری خلق کند.

تاریخ پزشکی

آیا چینی‌ها ۸۰۰ سال پیش ایمپلنت می‌کاشتند؟!

می‌دهد چینی‌ها اهل درمان بیماری‌های دهان و دندان بوده‌اند، به گزارش آقای دکتر چون‌یو و ابتکارش برای کم کردن دندان درد بازمی‌گردد؛ ایشان حدود هزار و ۸۰۰ سال قبل، کاری می‌کرد که درد دندان ۶ روزه خوب شود؛ البته احتمالاً درمان ایشان پیشنهاد صبوری به مریض بود، چون بعد از این مدت، تعداد زیادی از مبتلایان به دندان‌درد بدون درمان هم خوب می‌شدند!

اما درباره ایمپلنت، ادعای چینی‌ها مبتنی بر یک شعر از سال هزار و ۲۰۰ میلادی است؛ شعری از آقای لویو که تعریف می‌کند شخصی به نام چِن برای مردم دندان می‌کاشته‌است.

اما بعدها کاشف به عمل آمد که منظور از کاشتن، همان درست کردن نوعی دندان مصنوعی است که در همان دوره و در جهان اسلام، با کیفیت بسیار بالاتری تولید می‌شد و احتمالاً چینی‌ها هم آن را از مسلمانان یاد گرفته بودند.

۱۳۶۰ ش، اخباری درباره زندگی هیتلر در آرژانتین و مرگ او در سال ۱۳۶۲ش منتشر شد و دنیا را در حیرت و شگفتی فروبرد. هر چند این گزارش‌ها، هیچ‌گاه جنبه رسمی پیدا نکرده و تأیید نشدند، اما این مسئله که واقعیت مرگ هیتلر می‌تواند غیر از آن چیزی باشد که از سوی متفقین اعلام شده بود، به یک تردید علمی تبدیل شد و همچنان ادامه دارد.

هیچ چیز نفروخت، وطن دوستی که حاضر به خدمت در کتابخانه سلطنتی نشدو شاعری بلند همت که هنر خود را در راه خدمت به مردم، انقلاب اسلامی و دفاع از میهن به کار گرفت.

خواندنی‌های تاریخی

روزی که حزب جمهوری اسلامی تأسیس شد

یک هفته پس از پیروزی انقلاب اسلامی، در ۲۹بهمن۱۳۵۷ ش، شماری از برجسته‌ترین شخصیت‌های علمی، مذهبی و سیاسی ایران که در پیروزی انقلاب اسلامی نقش مهمی داشتند و از یاران نزدیک حضرت امام خمینی (ره) محسوب می‌شدند، حزب جمهوری اسلامی را تأسیس کردند. پس از اعلام تأسیس، پرسش‌نامه و برگه درخواست عضویت به همراه طرح اساسنامه و مرام‌نامه حزب در سطح وسیع و از طرق گوناگون پخش شد و حزب شروع به عضوگیری کرد. به گفته رهبران حزب، در روز اول ثبت نام، بیش از ۸۰ هزار نفر برای عضویت، به مراکز حزب در سراسر کشور مراجعه کردند. دکتر باهنر، ۱۰۰ روز پس از تأسیس حزب، مواضع آن را در مسائل سیاسی، اعتقادی، اقتصادی و فرهنگی اعلام کرد و تعداد اعضای حزب را تا آن روز، ۲ میلیون نفر ذکر کرد.

روزی که ایران یخ زد!



حتماً درباره سردترین نقاط کره زمین چیزهایی شنیده‌اید؛ مثلاً درباره روستای «اومیاکن» در شرق روسیه که یک‌بار دمایش به ۷۱ درجه زیر صفر رسید یا مثلاً «آنت آرتیکتا» در قطب جنوب که دمای‌ها به ۸۶ و ۸۹ درجه زیر صفر را هم تجربه کرده و به‌عنوان سردترین نقطه زمین معروف است. لاید با خودتان می‌گویید: غمراً در ایران چنین سرمایی را تجربه کنیم! البته حرفتان منطقی است و تا به حال چنین سرماهای عجیب و غریبی در کشور ما حس نشده، اما در سال ۱۳۵۰ مردم ایران زمستانی را تجربه کردند که نه قبل و نه بعد از این تاریخ، هیچ وقت تکرار نشد. زمستانی وحشتناک و سرد که با بارش گسترده و مدفون شدن بیش از ۲هزار روستا زیر برف همراه شد.

در آن سرمای استخوان‌سوز، دمای هوا در برخی مناطق کردستان به ۴۶ درجه زیر صفر رسید و حتی مشهدی‌ها، دمای ۳۷ درجه زیر صفر را تجربه کردند. در برخی نقاط، بارش برف و کولاک شدید، بیش از ۴۸ ساعت ادامه یافت و ارتفاع برف را به ۶متر رساند. این اتفاق موجب وارد آمدن خسارات بسیار سنگین به زیرساخت‌های کشور شد و عوارض آن تا چند سال باقی ماند. از زمستان سال ۱۳۵۰، به‌عنوان سردترین زمستان تاریخ ایران یاد می‌کنند.

غلط می‌کنید شاکی باشید!

ماجرای آن آنجا آغاز شد که ناصرالدین‌شاه یک روز صبح از خواب بلند شد و تصمیم گرفت شاه عادل باشد! به همین دلیل دستور داد صندوقی را برای رسیدگی به شکایات مردم در میدان ارگ نصب کنند و بنا شد در دیگر شهرها هم از این صندوق‌ها نصب شود. برای محل نگهداری صندوق هم، ساختمان و دم‌دستگاه ویژه بنا کردند. القصه، مردم با خوشحالی عریضه‌های خودشان را داخل صندوق می‌انداختند، به این امید که ناصرالدین‌شاه به آن‌ها رسیدگی کند.

اما مدتی گذشت و از رسیدگی خبری نشد؛ این بود که مردم به‌جای شکایت، شروع کردند به نوشتن بدوبیراه و شاه و عمالش را حسابی مورد تنقید قرار دادند! ناصرالدین‌شاه که بدچور شاکی شده بود، دستور داد مأموران برگه شکایت مردم را قبل از انداختن به صندوق بخوانند! به‌این‌ترتیب، همه فهمیدند که اصولاً نوشتن عریضه می‌تواند دردسرساز هم باشد. مدتی بعد، اعلامی به این شرح منتشر شد: «به عموم خلق اعلام می‌شود من بعد این نوع عریاض را که موجب زحمت خاطر مبارک و مشغولیت اولیای دولت است، علاوه بر اینکه برای صاحب غرض مثرم هیچ ثمر و نتیجه نخواهد بود، موجب مؤاخذه و تنبیه خود داند»؛ به عبارت بهتر، رسماً به همه اعلام کردند: شکایت دارید؟ غلط می‌کنید که شاکی باشید!



دکتر محمد قریب ۱۳۵۳-۱۲۸۸ش

پزشک نامدار ایرانی، بنیان‌گذار طب اطفال و انتقال خون در ایران و از اطبای نیکوکار بود. وی سال‌ها، بدون آنکه کسی اطلاع داشته‌باشد، دارو و مواد غذایی کودکان نیازمند جنوب تهران را تأمین می‌کرد؛ این راز پس از درگذشت وی آشکار شد. دکتر قریب از مخالفان رژیم پهلوی بود و به دلیل اعتراض به اقدامات شاه، از دانشگاه اخراج شد. او استادی بسیار مهربان و مورد علاقه دانشجویان بود. او در سال ۱۳۵۲ به دلیل ابتلا به سرطان مثانه درگذشت و پیکر او را در قبرستان شیخان قم دفن کردند و آیت‌الله‌العظمی مرعشی نجفی بر او نماز خواند.



در حاشیه

سؤال عاقلانه بهتر از جواب عاقلانه

دکتر عبدالحمید حسابی، پزشک و استاد دانشگاه که شاگرد دکتر محمد قریب هم بوده‌است، درباره او می‌گوید: «دکتر قریب علاقه شدیدی به ادبیات دیرپای این سرزمین داشت. اشعار بسیاری حفظ بود که در مناسبت‌های مختلف بیان می‌کرد. در این بین ارادت او به سعدی و گلستان جایگاه خاصی داشت. استاد فوق‌العاده حاضر جواب بود و جملات قصار بسیار داشت. یکی از این جملات که هیچ وقت فراموش نمی‌کنم این بود که هرگاه دانشجویی سؤالی نامناسب و شاید نامربوط به موضوع مورد بحث مطرح می‌کرد، می‌گفت: بچه‌ها توجه کنید سؤال عاقلانه بهتر از جواب عاقلانه است و به دنبال آن هم اضافه می‌کرد: همیشه یادتان باشد که عقل چیز شریفی است.